

بروزترین و برترین
سایت کنکوری کشور

WWW.KONKUR.INFO

Konkur
info

<https://konkur.info>

به نام خدا

فارسی دهم

*شخصیت های داستان گردآفرید:

✓ گزدهم، فرمانده و نگهبان دژ سپید، از پهلوانان ایران که پس از گرفتاری هجیر، شبانه نامه ای برای شاه می نویسد و تقاضای کمک می کند و دژ را خالی می نماید. ظاهراً شصت و سه فرزند داشته:

چو شصت و سه از تخمه ی گزدهم بزرگان و سالارشان گستهم

✓ گردآفرید، دختر گزدهم، بعد از اسیرشدن هجیر، لباس رزم می پوشد و به میدان جنگ می آید. پس از مدتی نبرد با سهراب، چون خود را ضعیف می بیند از میدان فرار می کند و کلاه خود از سر برمی گیرد، سهراب می فهمد که هم نبرد او دختری بوده است و او را با کمند به دام می اندازد، ولی گردآفرید با نیرنگ خود را رها می سازد و به دژ برمی گردد و در دژ را به روی سهراب می بندد.

✓ هجیر، پسرگودرز و از پهلوانان ایرانی، او به همراه گزدهم در دژ سپید بود که به دست سهراب، اسیر شد.

سهراب از او نشانی پهلوانان ایران را می پرسید و او یک یک معرفی می کند، وقتی سهراب، خیمه ی رستم را نشان دهد و نام او را می پرسد، هجیر از ترس شناخته شدن و کشته شدن رستم به دست سهراب نیرومند، او را پهلوان تازه وارد چینی معرفی می نماید. هجیر در اغلب جنگ های ایران حضور داشته و در جنگ یازده رخ با سپهرم نبرد کرد و او را کشت.

✓ سهراب، پسر رستم از تهمینه دختر شاه سمندگان.

در اوایل جوانی بعد از پرسیدن اصل و نسب خود از مادر (که در سمندگان توران همراه با سهراب می زیست) با سپاهی فراوان، به قصد حمله به ایران و برانداختن کیکاوس و یافتن و به تخت نشاندن پدرش رستم، حرکت می کند. او در سرراه خود به دژ سپید می رسد و با گردآفرید مبارزه می کند. (این قسمت موضوع این درس است)

برای شناختن پدرش، به هروسيله ای چنگ می زند ولی موفق نمی شود و سرانجام در جنگ با رستم به دست او کشته می شود. پدر و پسر در آخرین لحظات عمر پسر، همدیگر را می شناسند.

رستم از کیکاوس تقاضای نوش دارو که مرهم زخم سهراب بوده، می کند، کیکاوس نوش دارو را نمی فرستد و سهراب از دنیا می رود. (داستان رستم و سهراب، نمونه ی عالی تراژدی در شاهنامه است.)

۱) چو آگاه شد دختر گزدهم که سالار آن انجمن، گشت کم

● قلمرو زبانی

چو: زمانی که (حرف ربط وابسته ساز) سالار: بزرگ، فرمانده

انجمن: جمع، مجمع، سپاه (دژنشینان)

بیت دو جمله است که هر دو جمله، وابسته یا پیرو هستند برای بیت بعدی، جمله ی پایه یا هسته ی این بیت با فاصله وبعد از دوبیت دیگر آمده:

چنان ننگش آمد...

● قلمرو ادبی

کنایه: کم گشتن، کنایه از نیست شدن، اسیر شدن و مردن

● قلمرو فکری

وقتی دختر گزدهم متوجه شد که فرمانده دژنشینان (هجیر)، اسیر شده...

(بیت موقوف المعانی است)

۲) زنی بود برسان گُردی سوار همیشه به جنگ اندرون، نامدار

● قلمرو زبانی

برسان: مانند گرد: پهلوان به جنگ اندرون: دو حرف اضافه (به و اندرون) برای یک متمم؛ از ویژگی های سبک خراسانی

● قلمرو ادبی

تشبیه: زنی مانند سوار گرد واج آرایی: با صامت "ر" مراعات نظیر: گرد و سوار و جنگ

● قلمرو فکری

زنی مانند پهلوان مبارز که همیشه در جنگ سربلند و افتخار آفرین بود.

۳) کجا نام او بود گردآفرید زمانه زماذر، چنین ناآورید

● قلمرو زبانی

کجا: که (حرف ربط) زمانه: تقدیر، سرنوشت ناورید: نیاورد، شکل کهن فعل در متون حماسی
◆ فردوسی زمانه را در این معنی، در داستان رستم و اشکبوس هم به کار برده: زمانه مرا پتک ترگ تو کرد
◆ مصراع اول به شیوه ی بلاغی نوشته شده است.

● قلمرو ادبی

تشخیص و اغراق: مصراع دوم

● قلمرو فکری

که نام او گردآفرید بود، دختری که همانندش به دنیا نیامده بود. (روزگار مانندش را نزاده بود.)

۴) چنان ننگش آمد ز کار هجیر که شد لاله رنگش به کردار قیر

● قلمرو زبانی

ننگ آمدن: شرم داشتن، عار داشتن به کردار: مثل (ادات تشبیه) لاله: اینجا سرخی گل لاله مورد نظر است
◆ بیت به شیوه ی بلاغی نوشته شده.

● قلمرو ادبی

تشبیه: رنگ سرخ چهره به قیر تضاد: لاله گون وقیر جناس: ننگ و رنگ، جناس ناهمسان اختلافی

● قلمرو فکری

چنان از اسارت هجیر، شرمگین شد که چهره ی سرخ زیبایش مثل قیر، سیاه شد.

۵) بیوشید درع سواران جنگ نبود اندر آن کار، جای درنگ

● قلمرو زبانی

درع: زره، لباس جنگی آوردن "ب" بر سرفعل و نیز اندر به جای در از ویژگی های دستور تاریخی و سبک کهن است.

❖ گروه اسمی: درع سواران جنگ

درع: هسته سواران: مضاف الیه جنگ: مضاف الیه مضاف الیه (وابسته ی وابسته)

❖ بیت به شیوه ی بلاغی نوشته شده.

● قلمرو ادبی

واج آرایی: با صامت " ر " و مصوت " ا "

● قلمرو فکری

زره جنگجویان را پوشید که دیگر درنگ جایز نبود.

۶) فرود آمد از دژ به کردار شیر کمر بر میان، بادپایی به زیر

● قلمرو زبانی

دژ: قلعه به کردار: مانند (ادات تشبیه) بادپا: اسب ❖ مصراع دوم، قید است.

● قلمرو ادبی:

تشبیه: به کردار شیر مجاز: کمر، مجاز از کمر بند کنایه: کمر بر میان بستن، کنایه از آماده شدن

بادپا بودن، کنایه از سریع و تیزرو بودن و بادپا استعاره از اسب جناس: شیر وزیر، جناس ناهمسان اختلافی

● قلمرو فکری

از قلعه خارج شد و پایین آمد در حالیکه کمر بند جنگی به کمر داشت و بر اسب تیزرویی سوار بود.

۷) به پیش سپاه اندر آمد چو گرد چو رعد خروشان، یکی ویله کرد

● قلمرو زبانی

چو: مانند (حرف اضافه و ادات تشبیه) ویله کردن: فریاد کردن، نعره زدن

بیت به شیوه ی بلاغی است و این شیوه یعنی تقدیم فعل یا مفعول و متمم از ویژگی های لحن حماسی است.

● قلمرو ادبی

تشبیه: مانند گرد (در سرعت) و مانند رعد (در شدت صدا) کنایه: چو گرد بودن، کنایه از سرعت داشتن

جناس: گرد و کرد، جناس ناهمسان اختلافی واج آرای: با صامت " ر "

● قلمرو فکری

به سرعت به میان سپاه آمد و مانند رعد خروشان، فریادی کشید.

۸) که گردان کدامند و جنگ آوران دلیران و کارآزموده سران

● قلمرو زبانی

سران: اینجا سرداران گردان: پهلوانان، ان جمع فعل کدامند در جمله های بعد به قرینه لفظی حذف شده

ترکیب وصفی مقلوب: کارآزموده سران : سران کارآزموده

● قلمرو ادبی

کنایه: کارآزموده بودن کنایه از باتجربه بودن / استعاره: سران استعاره از سرداران و پهلوانان / مراعات نظیر: گردان، دلیران و سران

● قلمرو فکری

فریاد کشید که...

پهلوانان و جنگجویان ودلاوران و سرداران جنگ آزموده ی شما چه کسانی هستند!!!؟ [که با من بجنگند]

۹) چوسهراب شیروژن اورا بدید بخندید و لب را به دندان گزید

● قلمرو زبانی

چو: وقتی که (حرف ربط) شیروژن: شیر افکن، دلاور اوژن: انداز، افکن

● قلمرو ادبی:

کنایه: لب به دندان گزیدن، کنایه از خشمگین شدن، تعجب کردن، عکس العملی در مقابل موقعیت پیش آمده

شیروژن، کنایه از شجاع ودلاوربودن

● قلمرو فکری

وقتی سهراب دلاور اورا دید، به نشانه ی خشم و تمسخر خندید .

⚠ لب گزیدن در چهار حالت روی می دهد:

ندامت وپشیمانی / خشم و غضب / سوم شرم و خجالت / در منع و نیز در حال تعجب به علامت تائر و تاسف

۱۰) بیامد دمان پیش گردآفرید

چو دخت کمند افکن اورا بدید

۱۱) کمان را به زه کرد وبگشاد بر

نبد مرغ را پیش تیرش گذر

● قلمرو زبانی

دوبیت موقوف المعانی است و بهتر است با هم معنی شود.

دمان: از مصدر دمیدن، صفت فاعلی (دم + ان) خشمگین، خروشان، غرنده

دخت: دختر کمندافکن: کمندانداز زه: چله ی کمان بر: سینه چو: وقتی که را: فک اضافه

● قلمرو ادبی:

کنایه: کمان را به زه کردن، کنایه از آماده کردن کمان / مرغ پیش تیرش گذر نمی کرد، کنایه از مهارت در تیراندازی

دمان آمدن: کنایه از خشمگین بودن و غضبناک آمدن

کمندافکن بودن کنایه از مهارت در جنگ و شکار و مبارزه اغراق: مصراع دوم بیت ۱۱ مراعات نظیر: زه، کمان، تیر

● قلمرو فکری

سهراب، خروشان و خشمگین به پیش گردآفرید آمد، وقتی گردآفرید شجاع و مبارز اورادید،

سینه جلو داد و بازوانش را گشود و کمان را آماده ی تیراندازی نمود، مهارت او در تیراندازی به گونه ای بود که هیچ پرنده ای نمی توانست از جلوی تیر او جان سالم به در برد.

۱۲) به سهراب بر، تیرباران گرفت چپ و راست، جنگ سواران گرفت

● قلمرو زبانی

به سهراب بر: آوردن دو حرف اضافه برای یک متمم (ویژگی سبکی) گرفت: در اینجا به معنی شروع کردن است و به معنی شعله ور شدن آتش جنگ

● قلمرو ادبی:

تضاد: چپ و راست مجاز: چپ و راست مجاز از هر طرف

● قلمرو فکری

شروع به تیراندازی به طرف سهراب کرد واز چپ وراست، به شیوه ی سواران، جنگ ومبارزه را آغاز کرد.

۱۳) ننگه کرد سهراب وآمدش ننگ برآشفت و تیزاندر آمد به جنگ

● قلمرو زبانی

تیز: به سرعت (قید) آمدش ننگ: ننگش آمد(ش نقش فاعلی یا نهادی دارد): احساس شرمندگی کرد

● قلمرو ادبی:

جناس: جنگ و ننگ، جناس ناهمسان اختلافی کنایه: ننگ آمدن کنایه از احساس ننگ و بی آبرویی کردن، شرمنده و خجل شدن

● قلمرو فکری

سهراب نگاهی به او کرد و احساس شرمندگی و کوچکی نمود، غضبناک شد و به سرعت به جنگ او آمد.

۱۴) چو سهراب را دید گردآفرید که برسان آتش همی بر دمید

۱۵) سرنیزه را سوی سهراب کرد عنان و سنان را پرازتاب کرد

● قلمرو زبانی

چو: وقتی که بر دمید: خروشید، حمله ور شد عنان: افسار، دهنه ی اسب سنان: سرنیزه

تاب: پیچ و شکن برسان: مانند(ادات تشبیه)

● قلمرو ادبی

تشبیه: برسان آتش

جناس: عنان و سنان، جناس ناهمسان اختلافی کنایه: پرازتاب کردن، کنایه از آماده ی حمله و پرتاب کردن

مراعات نظیر: نیزه، عنان و سنان واج آرای: با صامت "د"

● قلمرو فکری

وقتی که گردآفرید سهراب را خشمگین و غرنده دید،
سر نیزه را به طرف او گرفت و آماده ی پرتاب نمود.

۱۶) برآشفت سهراب و شد چون پلنگ چو بدخواه او چاره گر بد به جنگ

● قلمرو زبانی

برآشفت: خشمگین شد بدخواه: دشمن چاره گر: مدبر، اهل چاره اندیشی

❖ شیوه ی بلاغی

● قلمرو ادبی

تشبیه: سهراب به پلنگ جناس: شد و بُد، جناس ناهمسان اختلافی

● قلمرو فکری

سهراب خشمگین چون پلنگی به سوی گردآفرید رفت، وقتی دشمنش را خبره و اهل تدبیر دید.

۱۷) بزد بر کمر بند گردآفرید زره بر برش، یک به یک بردید

● قلمرو زبانی

بر: در مصراع اول، حرف اضافه، در مصراع دوم، بر اول، حرف اضافه، بر دوم، سینه، و بر سوم، پیشوند فعل است.

یک به یک: می تواند اشاره به حلقه های زره باشد که یکی یکی همه را شکافت و نیز به معنی کاملاً(زره را کاملاً پاره کرد، از بین برد). نهاد بیت، سهراب است.

● قلمرو ادبی

جناس: بر و بر، جناس همسان واج آرایبی: با صامت "ر" و "ب"

● قلمرو فکری

سهراب ضربه ای به کمر بند گردآفرید زد و زره را در تنش پاره نمود.

ذکر بیت زیر از شاهنامه بعد از این بیت، ضروری است که سهراب گردآفرید را از زین پایین آورده:

ز زین برگرفتنش به کردار گوی چو چوگان به زخم اندر آید بدوی

۱۸) چو برزین بیچید گردآفرید یکی تیغ تیز از میان برکشید

● قلمرو زبانی

برکشید: بیرون کشید بیچیدن در اینجا: خم شدن، از سویی به سوی دیگر مایل شدن و یا از زین افتادن

● قلمرو ادبی

جناس: تیغ و تیز، جناس ناهمسان اختلافی

● قلمرو فکری

وقتی گردآفرید از روی زین چرخید وافتاد، شمشیر تیزی از کمرش بیرون کشید.

۱۹) بزد نیزه ی او به دونیم کرد نشست از بر اسپ و برخاست گرد

● قلمرو زبانی

اسپ: اسب، شکل کهن واژه نهاد بیت: گردآفرید

● قلمرو ادبی

جناس: کرد و گرد، جناس ناهمسان کنایه: گرد برخاستن، کنایه از به سرعت تاختن

● قلمرو فکری

با شمشیر به نیزه ی او زد وآن را شکست و دو قسمت کردو دوباره سوار اسب شدو آن را به حرکت درآورد.

۲۰) به آورد با او بسنده نبود بیچید از او روی و برگاشت زود

● قلمرو زبانی

آورد: جنگ، کارزار بسنده: کافی، شایسته، حریف

برگاشت: برگشت، برگردانید نهاد بیت: گردآفرید مرجع او : سهراب

● قلمرو ادبی

کنایه: بسنده نبودن، کنایه از هم توان نبودن، حریف وهم پایه نبودن

روی پیچیدن، کنایه از عقب نشینی کردن

واج آرایی: با صامت "ب"

● قلمرو فکری

گردآفرید حریف جنگ با سهراب نبود برای همین از او روی برگرداند و سریع برگشت

(۲۱) سپهبد، عنان، اژدها را سپرد به خشم از جهان، روشنایی ببرد

● قلمرو زبانی

سپهبد: سپه سالار، فرمانده (سهراب) را: حرف اضافه، به

● قلمرو ادبی

استعاره: اژدها استعاره از اسب کنایه: عنان سپردن، کنایه از رها کردن افسار

روشنایی از جهان بردن، کنایه از شدت بالارفتن گرد و غبار

اغراق: مصراع دوم

● قلمرو فکری

سهراب، افسار اسب را رها کردو به سرعت و خشمگین، تاخت و گرد و غبار به هوا بلندشده از شدت خشم و تیزی سهراب، همه جا را تیره کرد.

(۲۲) چو آمد خروشان به تنگ اندرش بجنیید و برداشت خود از سرش

● قلمرو زبانی

بیت به شیوه بلاغی نوشته شده.

تنگ: نزدیک خود: کلاه جنگی به تنگ اندرش: نزدیک او

دو حرف اضافه برای یک متمم ❖ مرجع هر دو "ش" گردآفرید است.

● قلمرو فکری

وقتی سهراب خشم آگین به نزدیک گردآفرید رسید، گردآفریده سرعت، کلاه جنگی را از سرش برداشت.

◆ نهاد در جمله " برداشت خود از سرش " به یک نظر، سهراب است و به نظری دیگر، گردآفرید.

گردآفرید برای رهایی از دست دشمن واسیرنشدن، دست به اغواگری میزند و زن بودنش را نشان می دهد.

از نظر دکتر کزازی در نامه ی باستان هم، رسمی مبنی بر برداشتن کلاه خود از سر حریف، وجود نداشته، جنگاوران با نیزه هم‌اورد را از زین بر می گرفته اند و بر خاک می افکندند، یا با گرز بر تارک خود او فرو می کوفته اند.

"نامه باستان، ص ۵۸۲"

و یا اینکه سهراب از روی کنجکاو ی و برای شناخت حریف هم‌اورد، کلاه خود او را برمی دارد.



۲۳) رها شد زبند گره موی اوی درفشان چو خورشید شد روی اوی

● قلمرو زبانی

درفشان: درخشان ◆ شیوه ی بلاغی

● قلمرو ادبی

تشبیه: روی چو خورشید جناس: روی، موی و اوی، جناس ناهمسان

● قلمرو فکری

موی گردآفرید از بند زره رها شد و چهره زیبایش چون خورشید، نمایانگر گشت.

۲۴) بدانست سهراب کاو دخترست سر و موی او از در افسر اس

● قلمرو زبانی

از در: شایسته افسر: تاج کاو: مخفف که او

● قلمرو ادبی

مراعات نظیر: سر و موی و تاج واج آرای: با صامت "س"

● قلمرو فکری

سهراب فهمید که حریفش یک دختر است، دختری که سر و گیسوانش، شایسته ی تاج شاهانه است.

(۲۵) شگفت آمدش، گفت از ایران سپاه چنین دختر آید به آوردگاه

● قلمرو زبانی

شگفت آمدش: شگفتش آمد، ش فاعلی است.

آوردگاه: میدان جنگ ایران سپاه: ترکیب اضافی مقلوب

● قلمرو فکری

شگفت زده شد و گفت: از سپاه ایران، چنین دختری به میدان نبرد آمده است!؟

(۲۶) زفتراک بگشود پیچان کمند بینداخت و آمد میانش به بند

● قلمرو زبانی

فتراک: ترک بند، تسمه ای که پس و پیش زین اسب می آویزند.

کمند: طناب میان: کمر مرجع "ش" در میانش، گردآفرید است.

پیچان کمند: ترکیب وصفی مقلوب، کمند دراز، چند دور پیچیده شده

● قلمرو ادبی

مراعات نظیر: فتراک، کمند و بند واج آرایی: با صامت "ن" و "د"

● قلمرو فکری

طناب پیچیده شده را از ترک بند اسب باز کرد و به طرف گرد آفرید، پرتاب نمود و کمر گردآفرید به بند کشیده شد.

(۲۷) بدو گفت: کز من رهایی مجوی چرا جنگ جویی تو ای ماهروی

● قلمرو زبانی

نهاد بیت: سهراب مرجع او: گردآفرید ای ماهروی: شبه جمله، منادا

● قلمرو ادبی

تشبیه درون واژه ای: ماهرو

● قلمرو فکری

سهراب به گردآفرید گفت: ای زیبارو! به دنبال رهایی از دست من نباش. (که نمی توانی بگریزی) چرا با من می جنگی؟

۲۸) نیامد به دامم به سان تو گور زچنگم رهایی نیابی، مشور

● قلمرو زبانی

گور: نوعی گورخر قابل صید و خوراک مشور از مصدر شوریدن: طغیان و سرکشی، فعل نهی

● قلمرو ادبی

تشبیه: تو به گور (گردآفرید به گور تشبیه شده)

مجاز: گور مجاز از صید و شکار چنگ، مجاز از قدرت و دست

کنایه: رهاشدن از چنگ، کنایه از آزاد شدن مراعات نظیر: دام و گور

● قلمرو فکری

تا حال شکاری چون تو به دامم نیفتاده بود، از دستم رها نمی شوی تقلا و تلاش نکن.

۲۹) بدانست کاویخت گردآفرید مر آن را جز از چاره، درمان ندید

● قلمرو زبانی

آویخت: گرفتارشد، به بند افتاد

مر: از نشانه های سبکی است که همراه با را می آید و معنای خاصی ندارد.

مرجع ضمیر آن، آویختن و گرفتارشدن است. بیت سه جمله است، مصراع اول دوجمله و مصراع دوم، یک جمله

مثال

از آن لشکر روم بگریخت اوی به دام بلا، در نیاویخت اوی

● قلمرو فکری

گردآفرید فهمید که گرفتار شده است و برای رهایی از دست او به فکر راه چاره شد.

۳۰) بدو روی بنمود وگفت ای دلیر میان دلیران به کردار شیر

● قلمرو زبانی

مرجع ضمیر او: سهراب نهاد بیت: گردآفرید روی بنمود: رو کردو مورد خطاب قرار داد/ رویش را نشان داد

● قلمرو ادبی

تشبیه: سهراب به شیر واج آرای: با صامت "د" و "ر"

● قلمرو فکری

گردآفرید رو به سهراب کرد وگفت: ای پهلوان و ای دلیری که بین بزرگان مثل شیر می مانی.

مفهوم: چرب زبانی برای رهایی

۳۱) دو لشکر نظاره برین جنگ ما برین گرز وشمشیر و آهنگ ما

● قلمرو زبانی

گرز: عمود آهنی آهنگ: قصد و نیت

نظاره: ناظر، تماشاچی حذف فعل به قرینه ی معنوی

● قلمرو ادبی

مراعات نظیر: جنگ و گرز و شمشیر

● قلمرو فکری

دو لشگر دارند به جنگ و گرز افکنی و شمشیرزنی و اقدام ما نگاه می کنند.

۳۲) کنون من گشایم چنین روی وموی سپاه تو گردد پر از گفت وگویی

● قلمرو زبانی

◆ شیوه ی بلاغی

● قلمرو ادبی

جناس: روی و موی جناس ناهمسان کنایه: گفت وگو، کنایه از حرف های ناخوشایند

● قلمرو فکری

اکنون که من این گونه روی ومویم را گشوده ام، سپاهیان تو درباره ات حرفهای ناخوشایند خواهند گفت.

۳۳) که با دختری او به دشت نبرد بدین سان به ابر اندر آورد گرد

● قلمرو زبانی

بدین سان: این گونه به ابراندر: دو حرف اضافه برای یک متمم

● قلمرو ادبی

کنایه: گرد به ابر اندر آوردن، کنایه از درگیر شدن، نبرد کردن

اغراق: به ابر برآمدن گرد مجاز: ابرمجاز از آسمان

● قلمرو فکری

می گویند که سهراب با دختری در میدان نبرد، جنگید. (جنگ با من وشکست دادن من، افتخاری برای تو ندارد.)

۳۴) کنون لشکر و دژ به فرمان تست نباید براین آشتی، جنگ جست

● قلمرو ادبی

مجاز: دژ، مجاز از ساکنان دژ تضاد: جنگ و آشتی مراعات نظیر: لشکر و جنگ

● قلمرو فکری

اکنون سپاه و ساکنان قلعه در اختیار توست و تو دیگر نباید با این آشتی، به دنبال جنگ باشی.

مفهوم: فریب دادن سهراب با وعده ی تسلیم دژ و اتمام جنگ

۳۵) عنان را بیچید گردآفرید سمند سرافراز بر دژ کشید

● قلمرو زبانی

سمند: اسب مایل به زرد، اینجا مطلق اسب

● قلمرو ادبی

کنایه: عنان پیچیدن، کنایه از برگشتن، تغییرمسیردادن

● قلمرو فکری

گردآفرید افسار اسب را برگرداند و اسب کشیده قامت و گرانمایه اش را به طرف قلعه برد.

۳۶) همی رفت و سهراب با او بهم بیامد به درگاه دژ گژدهم

● قلمرو زبانی

همی رفت: شکل قدیم ماضی استمراری، دستور تاریخی

باو بهم: همراه او درگاه: آستانه، جلوی در

◆ شیوه ی بلاغی

● قلمرو ادبی

واج آرایی: با "ه" و "د"

● قلمرو فکری

گردآفرید به طرف در دژ می رفت و سهراب هم همراه او بود که گزدهم به دروازه ی دژ آمد.

۳۷) در باره بگشاد، گردآفرید تن خسته و بسته بر دژ کشید

(در باره بگشاد گردآفرید تن خسته و بسته بر دژ کشید.)

● قلمرو زبانی

باره: دیوار قلعه، قلعه، دژ

بسته: کوفته، رنجور، به تنگ آمده

● قلمرو ادبی

کنایه: بسته بودن تن، کنایه از درمانده و ناتوان بودن

جناس: خسته و بسته، در و بر، جناس ناهمسان

● قلمرو فکری

در دژ گشوده شد و گردآفرید جسم خسته و کوفته اش را به داخل دژ انداخت.

۳۸) در دژ ببستند و غمگین شدند پر از غم دل و دیده خونین شدند

● قلمرو ادبی

کنایه: خونین شدن دیده، کنایه از گریستن زیاد مراعات نظیر: دل و دیده

اغراق: خونین شدن دیده واج آرایی: با صامت "د"

● قلمرو فکری

در دژ را بستند و ناراحت و غمگین و گریان شدند.

۳۹) ز آزار گردآفرید وهجیر پر از درد بودند برنا وپیر

● قلمرو زبانی

ز: مخفف از، به خاطر، به علت آزار: آسیب، صدمه برنا: جوان بیت یک جمله است.

● قلمرو ادبی

مجاز: برنا وپیر، مجاز از همه تضاد: برنا وپیر کنایه: پراز درد بودن کنایه از شدت ناراحتی وغم

● قلمرو فکری

همه ی اهل دژ از آزار دیدن و گرفتاری گردآفرید وهجیر ناراحت بودند.

۴۰) بگفتند: کای نیکدل شیرزن پراز غم بد از تو دل انجمن

● قلمرو زبانی

نیکدل: خوش قلب، نیک اندیش نیکدل شیرزن: ترکیب وصفی مقلوب از تو: به خاطر تو

● قلمرو ادبی

تشبیه: شیرزن: زن چون شیر مجاز: دل، مجاز از همه ی وجود انجمن: مجاز از مردم قلعه

● قلمرو فکری

گفتند: ای زن نیکوسرشت شجاع، همه برای تو نگران وناراحت بودند.

۴۱) که هم رزم جستی ، هم افسون ورنگ نیاید ز کارتو بر دوده ننگ

● قلمرو زبانی

افسون: حيله ومکر، جادو کردن رنگ: اینجابه معنی فریب و نیرنگ

▲ رنگ به این معنی در متون قدیم، زیاد به کار رفته، فردوسی در داستان سودابه و سیاوش، می فرماید:

زنی بود با او به پرده درون پر از چاره و بند و رنگ و فسون

دوده: دودمان، طایفه

◆ حذف فعل "جستی" در مصراع اول به قرینه ی لفظی ▣ مصراع دوم به شیوه ی بلاغی نوشته شده است.

● قلمرو ادبی

کنایه: رزم جستن، کنایه از جنگیدن جناس: رنگ و ننگ، جناس ناهمسان

● قلمرو فکری

تو هم جنگیدی و هم تدبیر و چاره گری کردی، در نتیجه، کار تو باعث ننگ دودمان نبود و نیست.

۴۲) بخندید بسیار، گرد آفرید به بارو برآمد سپه بنگرید

● قلمرو زبانی

باره: دیوار قلعه برآمد: فعل پیشوندی، بالا رفت

● قلمرو فکری

گرد آفرید بسیار خندید و بالای دیوار قلعه آمدو نگاهی به سپاه کرد.

۴۳) چو سهراب را دید بر پشت زین چنین گفت: کای شاه ترکان چین

● قلمرو زبانی

چو: وقتی که، حرف ربط وابسته ساز

شاه: بزرگ، رئیس ترکان چین: تورانیان

بیت سه جمله است.

● قلمرو ادبی

مجاز: شاه مجاز از سهراب جناس: زین وچین، جناس ناهمسان

● قلمرو فکری

وقتی سهراب را بر پشت زین دید، گفت: ای سرور وفرمانده تورانیان....

۴۴) چرا رنجه گشتی کنون بازگرد هم از آمدن هم ز دشت نبرد

● قلمرو زبانی

رنجه: خسته، به زحمت افتاده

● قلمرو ادبی

طنز: رنجه گشتی، به طنز وتمسخر ادا می شود.

● قلمرو فکری

چرا خود را به زحمت انداختی، (کاربیهوده ای کردی) اکنون هم از نبرد وهم از راه آمده، برگرد.



۴۵) تو را بهتر آید که فرمان کنی رخ نامور سوی توران کنی

● قلمرو زبانی

آید: در معنی است، فعل اسنادی فرمان کنی: فرمان را گوش کنی، اطاعت کنی

نامور: مشهور، ارزشمند

مانند: چندین درخت نامور که خدای آفرید، هیچ یک را آزاد نخوانده اند مگر سرو را

را: برای (حرف اضافه)

● قلمرو ادبی

کنایه: رخ به سوی جایی کردن، کنایه از به آن طرف رفتن وروی آوردن

رخ: مجاز از وجود کامل، جسم

● قلمرو فکری

برای تو بهتر است که حرفم را گوش کنی و به طرف توران برگردی.

مفهوم: توصیه به ترک جنگ و برگشتن به توران (البته با تمسخر و تحقیر حریف)

۴۶) نباشی پس ایمن به بازوی خویش خورد گاو نادان زپهلوی خویش

● قلمرو زبانی

زپهلوی: از طرف خورد: آسیب ببیند

● قلمرو ادبی

مجاز: بازو مجاز از زور و توانایی جسمی

تمثیل: آوردن ضرب المثل در مصراع دوم

کنایه: مصراع دوم، کنایه از به خود آسیب رساندن از روی نادانی

ایهام: خورد: می خورد، آسیب می بیند پهلوی: جانب و سو، کنار و پهلوی

● قلمرو فکری

نباید تنها به توان جسم خود مطمئن باشی و اعتماد کنی که گاو نادان به خاطر پرخوری جاهلانه و فربهی خود وبه خاطر خاطر جمعی از طرف خویشتن به هلاکت می رسد.

مفهوم: آسیب دیدن از داشته های خود

ارتباط معنایی دارد با امثال:

✓ از ماست که برماست

✓ دشمن طاووس، آمد پر او

✓ پر طاووس، وبال طاووس است.

✓ پر عقاب، آفت عقاب است

⚠️ خورد گاو نادان ز پهلوی خویش ⚠️

"در اپیزود دل‌انگیزی در درون داستان رستم و سهراب، گردآفرید، دختر دلاور و دلارای ایرانی، آنگاه که در نبرد با سهراب فرو می‌ماند و موی و چهره‌ی دل‌بندش برون می‌افتد، جوان خوش باور را به نیرنگ زنانه، دست به سر می‌کند و از بالای دژ تسخرزان می‌گوید:

نباشی بس ایمن به بازوی خویش

خورد گاو نادان ز پهلوی خویش

مصرع دوم بیت فوق، یکی از مواردی است که همیشه در بین شاهنامه پژوهان محل بحث و اختلاف نظر بوده است. ریشه‌ی بیشتر این اختلاف نظرها به معنا و کاربرد اصطلاح "ز پهلوی" در مصرع دوم برمی‌گردد. در ادامه به چکیده‌ای از این نظرات اشاره می‌شود:

دکتر میرجلال‌الدین کزازی:

«گاو را می‌کشند و از گوشتش توشه می‌سازند که فربه و چرب پهلوی باشد؛ پس گاوی که خوشتن را می‌پرورد و پهلوی نزارش را با خورش بسیار، فربه و پروار می‌گرداند، به راستی زمینه‌ی مرگ خویش را فراهم می‌آورد.»

دکتر منصور رستگار:

«یعنی گاو نادان همه‌ی ضربت‌ها و آسیب‌ها را از پهلوی چاق و فربه خود می‌خورد.»

گزیده‌ی دکتر جعفر شعار و حسن انوری:

«گاو نادان نمی‌داند که برای بهره‌مندی از گوشت و پهلوی چرب اوست که به او آب و گیاه می‌دهند.»

دکتر عزیزالله جوینی:

گاوان به هنگام جنگ با یکدیگر ابتدا با سر به همدیگر حمله می‌کنند و... آنگاه گاو غالب با دو شاخ خود به پهلوی گاو مغلوب می‌کوبد و...

دکتر خالقی مطلق:

«گاو نادان نمی‌داند که با خوردن، پهلوی می‌آورد و او را زودتر به کشتارگاه می‌برند.»

دکتر سعید حمیدیان:

اصل مشکل این است که جمله‌ی پژوهندگان و صاحب‌نظران بزرگوار «پهلوی» را به معنای لغوی یا حقیقی گرفته‌اند، یعنی کناره‌های شکم و همگی، توضیحات خود را بر همین پایه قرار داده‌اند، و به دیگر سخن، «پهلوی» را یک واژه معمولی تلقی کرده‌اند در حالی که «ز پهلوی» بر روی هم یک اصطلاح است، معادل «از قِبَل» که اتفاقاً ترجمه پارسی واژه «قِبَل» تازی است به معنای سو و جانب. معنای لغت یاد شده، مطابق آن این است: گاو نادان هر چه می‌خورد یا می‌کشد از جانب خودش است. فرق مهم در اینجا همین است که هیچ کدام ذکری از این نکرده‌اند که «ز پهلوی» اصطلاح است و وقتی می‌گوییم «اصطلاح»، پیداست که معنای حقیقی یا لفظی مراد نیست، بلکه کل عبارت جنبه‌ی کاربرد مجازی پیدا می‌کند. در حقیقت، این معنی که گاو مثلاً با پرخوری، بلای جان خود می‌شود، غلط نیست، اما نادرستی آنجاست که کسی با «ز پهلوی» به عنوان یک اصطلاح برخورد نکرده و همگی صرفاً «پهلوی» را در وضع لفظی و حقیقی آن تصور کرده‌اند.

دکتر سجاد آیدنلو:

این روایت که اصلی بودایی دارد... مبتنی بر داستان گاو نادانی است که در مرغزار، آسوده می‌چرد و خود را فربه می‌کند و نمی‌داند که این پرواری به زیان اوست و سرانجام باعث می‌شود که سرش را ببرند. در ساخت این مصرع "ز پهلوی" هم به معنای "از پهلوی برآوردن و پرواری" است و هم به صورت اصطلاحی در معنی "از قِبَل، از جانب" و در واقع به نوعی ایهام دارد. و با توجه به شواهد کاربرد این مثل در شعر فارسی به معنای "زیان دیدن از راهی است که سود می‌نماید" بر این اساس گردآفرید به سهراب طعنه می‌زند که به زور بازوی خود مناز زیرا همین قدرت که به ظاهر برای تو مایه‌ی برتری است، موجب کشته شدن خواهد شد، همانگونه که گاو نادان از پرواری و پهلوی آوردن خود ضربه می‌خورد و سر او را می‌برند. (آیدنلو، دفتر خسروان، صص ۷۸۶-۷۸۷)

محمود امیرسالار:

در روستاهای ایران هنگام دوشیدن گاو گاهی حیوان، شیر را در پستان خود نگه می دارد، لذا شیردوش چند ضربه به پهلوئی گاو می زند تا او شیر را رها کند.

دکتر محمد دبیر سیاقی:

گاو چون نادان است به جای خوردن علوفه، ذخیره ی چربی بدنش را مصرف می کند.

منابع:

۱- آیدنلو، سجاد، دفتر خسروان، تهران، سخن ۱۳۹۰، صص ۷۸۶-۷۸۷

۲- حمیدیان، سعید "خورد گاو نادان..."، بخارا، صص ۴۹-۵۱

دکتر رفیقه محمدی

تبریز



بروزترین و برترین
سایت کنکوری کشور

WWW.KONKUR.INFO

Konkur
.info

<https://konkur.info>